

نکاتی چند در مورد تحقیقات علوم اجتماعی در ایران^۱

سخنرانی آقای دکتر عبدالکریم سروش

قصه تحقیق، قصه بلندی است که به هیچ وجه، به طور همه جانبه نمی توان درباره آن سخن گفت، آنهم توسط یک نفر و در یک مجلس؛ علوم انسانی به نحو مضاعفی از این حیث، مستحق تحقیق و باریک بینی بیشترند. در جامعه ما موضوع علوم انسانی از موضوع علم جدا نیست که این نکته را بارها با دانشجویان علوم اجتماعی در میان گذاشته و شنیدم که خوشبختانه یکی از دانشجویان دوره دکترا، مشغول گرفتن رساله‌ای در زمینه علل ناکامی علم در جامعه ایران می باشد.

ما در باب علل ناکامی رشد علم در جامعه خودمان، حقیقتاً باید بررسی جامعی کنیم تا ببینیم چطور ما در گذشته بخصوص در قرن چهارم و پنجم هجری، از رشیدی و شکوفایی علمی برخوردار بوده‌ایم و نام بزرگانی همچون ابوریحان بیرونی، خواجه نصیر طوسی، بوعلی و کثیری از امثال آنها بر صفحه تاریخ ما درخشیده‌اند. و پس از آن بتدریج سیر نزولی طی کرده‌ایم و افت علمی داشته‌ایم. بنابه تحقیقات انجام شده در تاریخ علم کشور ما، در میان دانشهایی که به معنای جدید، دانش خوانده می شدند علم اپتیک تا حدود قرن هشتم هم زنده بوده و رونق داشته و رسالات و کتابهای خوبی هم در این زمینه داشته‌ایم؛ ولی به مرور یک خفتگی مطلق حاکم شده است که تاکنون نیز ادامه دارد. مسلماً ما نزدیک به یک قرن است که با دانشهای جدید، آشنایی جدی پیدا کرده و

۱- سخنرانی ایراد شده در دومین مجمع سالانه انجمن جامعه‌شناسی ایران در فرهنگستان علوم

وارد جامعه خودمان نموده‌ایم. همچنین انواع نهادهای مربوط به این دانشها، نظیر دانشگاهها و مدارس را هم بوجود آورده‌ایم، ولی بنابه تعبیر خود جامعه‌شناسان گویا روح علمی و تفکر علمی، آنچنان که باید میان ما همه گیر نشده و اذهان را در قبضه خود نگرفته است. علوم انسانی از این حیث ناکام تر از سایر علوم بوده‌اند. اگر علوم طبیعی - تجربی مثل طب، فیزیک، شیمی و ... نظیر این سرگذشت را داشته‌اند ولی با این حال علوم انسانی باز ناشناخته‌تر و منزوی‌تر بوده‌اند.

در اینجا بخشی از عوامل مجزا و مستقل هم وجود دارند که به عقیده من، دو عامل مهم بیش از بقیه حائز اهمیت هستند؛ نخست ارتباطی که این علوم با سیاست پیدا می‌کنند و دیگر، ارتباطی که با دین پیدا می‌کنند. هر دوی این عوامل علوم انسانی را مطمون، متهم و مشکوک جلوه داده و عالمان این علوم را، احتمالاً از تحقیق و اظهارنظر و کاوش عالمانه‌ی آزاد تا حدودی باز داشته‌اند. بعد از انقلاب فرهنگی نیز ما این معنا را آزمودیم، بنده وقتی در ستاد انقلاب فرهنگی به خدمت اشتغال داشتم؛ قضیه علوم انسانی مطرح شد و به عینه سوءظن ناشی از عدم آگاهی افراد نسبت به این علوم را مشاهده کردم. به دلیل سابقه سوء این علوم و شبهه‌های دینی ایجاد شده از نظر پاره‌ای از علما، آن چنان که باید، حرمت و علمیتشان مورد قبول نیفتاده‌است. توجه داشتن به این پیشینه تاریخی و زمینه ذهنی در جامعه بخصوص در بین علما و عالمان دینی، بسیار حائز اهمیت و حیاتی است. خاصه برای کسانی که می‌خواهند در این زمینه وارد تحقیق جدی و علمی شوند. البته منظور من این نیست که خدای نکرده کسانی تحقیق را فدای بعضی از شعارها بکنند ولی روحیه‌ای که در این زمینه بوجود آمده باید حفظ شود و نگاه روشنی که بر ادله پدید آمده نباید متروک بماند و در کار جدی علمی باید منظور شود. علاوه بر این دو عامل، یک عامل سومی را هم می‌توان اضافه کرد که بسیار حائز اهمیت بوده و از تجربه‌های شخصی خویش بدست آورده‌ام و آن فلسفی بودن مزاج ذهنی عالمان این دیار است. از چند قرن پیش به این طرف ما بتدریج از علم، به معنای امروزی آن فاصله زیادی گرفته‌ایم، حال اگر از هزل و عواملش بگذریم، مسئله اینست که مزاج و مزاج ما بسیار فلسفی شده به طوری که به همه مسائل در طرح سؤال، در حل سؤال و پیدا کردن جواب، در تحقیق، نگرش به عالم و انسان و در همه وجوه، بیش از آنکه دنبال جوانب علمی مسأله برویم، به دنبال جوانب فلسفی مسأله می‌رویم. ما دیگر خیلی خیلی آسمانی شده‌ایم و دنبال مسائل زمینی رفتن را قدری دون شأن خود احساس می‌

کنیم. البته نمی توان گفت که به دلیل ارزشی یا تاریخی چنین وضعیتی پیش آمده است. اخیراً خانم گوته جامعه شناسی از کشور ترکیه، جهت مصاحبه و آگاهی از نظر افراد به ایران آمده بود، ایشان طی مصاحبه‌ای که با خود من داشت، نظر مرا تأیید کرده و می گفت: با اکثر کسانی که مصاحبه داشته‌ام مشاهده کردم که مذاق فلسفی بر همه چیره شده حتی بر جامعه شناسان، کسانی که باید عالم علوم انسانی باشند و تحلیل علمی تجربه پذیر، از مسائل بدهند، همچنان پروازهای ماورایی می کنند و از همان دیدگاه بر امور نظر می کنند.

ما در ستاد انقلاب فرهنگی هم اتفاقاً با این مسأله روبرو بودیم گاهی گفته می شد که علوم انسانی واجد هیچ مطلب نویی نیستند که در فلسفه‌ی گذشته‌ی ما نباشد و لذا برای اینکه این علوم به بهترین وجه تعلیم شوند و عاری از پاره‌ای آفات محتمل هم باشند، بهترین و صحیح ترین کار این است که همان فلسفه را احیا کنیم و به دانشجویان بیاموزیم و در ضمن خاطرمان جمع باشد که هم علم درستی و متقنی آموخته‌ایم و هم از پاره‌ای علوم رو به آفات خود را بری کرده‌ایم.

اینها شد تا زمینه خیلی اصولی هستند که ذهنیت جامعه‌ی علمی - سستی ما را تشکیل می دهند و هر سه برای علوم انسانی مشکل یا مسأله می آفرینند. البته نه مسائل لاینحل ولی به هر حال مسائلی که باید مورد توجه قرار بگیرد.

یک ضلع این علوم در هر جامعه‌ای منجمله در جامعه‌ی ما با دین تماس دارد، یک ضلع با سیاست و یک ضلع با ذهنیت فلسفی، و این علوم در درون چنین حصارهای تعریف می شوند و تحقق عملی پیدا می کنند. و دانشجویی که پای درس اساتید محترم می نشیند و استادی که در همین دیار پرورش می یابد در این فضا تعلیم و تعلم می بینند. نکته چهارمی که بر این مجموعه افزوده شده بر این مجموعه که از بیرون به ما سرایت کرده و دقت و هوشیاری اساتید محترم را می طلبد مسئله "رلاتیویزم" در علوم انسانی است. این مسئله را ما به وجود نیاورده‌ایم، بلکه غربی ها آن را مطرح کردند و ما به آن یک معنای غلط دادیم. به عقیده من این مسئله در حال حاضر باید مورد توجه خاص جامعه علوم انسانی قرار گیرد. از لحاظ علمی و نظری و علمی.

زمانی بود که علوم انسانی از خود تلقی یک علم داشتند، همانی که امروز به آن تلقی سیانیستی و پزیتویستی و ناتورالیستی و امثال اینها گفته می شود. و معتقدند که علم مطلقند، علم پوزی تیوند و مثبت. و همانند علوم طبیعی از عالم واقعی خبر می دهند. از

اواخر قرن نوزدهم و خصوصاً در دهه دوم قرن بیستم، مسأله از اینجا شروع شد که قضیه عقلانی نیست مورد تردید قرار گرفت. اینکه ما معنایی واحد از راسیونالیسم نداریم. عقلانیت، دارای انواع متفاوتی بر حسب جوامع و ادوار و فرهنگ‌های مختلف می‌باشد. وقتی عقلانیت به این شکل، سیال، نسبی و فرهنگی شد، می‌توان به سان آن علوم که فرزندان او بودند از همین خصلت برخوردار شدند رفته رفته کار از نظر بعضی‌ها به جایی رسید که هر قومی می‌تواند همانطور که غذایی موافق ذائقه خودشان دارند، علوم انسانی هم موافق ذائقه خودشان بپزند و مصرف کنند.

نمی‌دانم که شما به اعلامیه‌ای که توسط دفتر نمایندگان ولی فقیه در ابتدای سال منتشر شد و در روزنامه‌ها هم آمد، توجه کردید یا خیر؟ از آن مسائلی که باید خیلی مورد توجه عالمان علوم انسانی قرار بگیرد. این همان شبهه‌ای است که همه جا به چشم می‌خورد و آنجا هم آمده بود و آن اینکه ما باید علوم انسانی خودمان را خود، تهیه کنیم. ملاحظه کنید که این همان مسأله‌ای است که به عقیده بنده جای دیگر پدید آمده و به دلایل خاصی از آن دم زده‌اند و بعد روزنامه‌ای و ژورنالیستی شده و از مبادی و مقدمات علمی خودش هم بریده شده است. احیاناً در آن مبالغاتی هم صورت گرفته و رفته رفته امواجش به این جا رسیده است. و در نهایت این تفکر را در اذهان قوت بخشیده که این علوم از هیچگونه اصالت، هویت مستقل، جهان شمولی و همه‌گیری برخوردار نیستند. و هر طایفه و قومی بنا به ذائقه و سلیقه خودشان یک نوعی را که به دردشان می‌خورد و در نهایت موافق میل باشد تهیه کرده و سرلوحه کار قرار دهند؛ اگر دیگران می‌توانند پس چرا ما عقب بمانیم. خوب! اتمام این مسئله مدرنیته و پسا مدرنیته که اکنون مطرح است و از دیار فرنگ به ما رسیده و متأسفانه در این زمینه کار کمتری از ناحیه اساتید علوم انسانی صورت گرفته است به طوری که در جامعه ایران تا به امروز، بیشتر بحث‌های ژورنالیستی، گسترش یافته است. این همان مسئله است که اگر بخوبی شناسانده نشود و ریشه‌های آن بنحوی عالمانه، با در نظر گرفتن همه جوانب مطرح نشود، قطعاً به آتش «رلاتیویزم» دامن خواهد زد و همه چیز را با هم خواهد سوزاند. به علوم دیگر نیز لطمه خواهد زد، منتها آنها به دلیل اهمیت علمی و نیاز طبیعی که مردم نسبت به آنها دارند، همچنان از وقار و احترام پیشین‌شان برخوردار خواهند بود، اما علوم انسانی که جا نیفتاده و علمی بودنشان به رسمیت شناخته نشده و از هر طرف مطعون به طعنه‌های مختلف بوده‌اند، این نیز بیگان تازه‌ای خواهد بود که بر قلب او خواهد نشست و او را از حیات و

نشاط و فعالیت بکلی خواهد انداخت. این عامل فاقد عامل ریشه بومی است اما به دلیل اینکه موافق میل و ذائقه پاره‌ای از کسانی است که به دلایل دیگری دل خوشی از این علوم ندارند، کاملاً مورد استقبال قرار خواهد گرفت، کمابینکه قرار گرفته است. و بعد تاثیر سوء خودش را هم خواهد بخشید. و این هم عامل چهارم که در باب این علوم باید در نظر داشت.

پس ما هستیم، عالمان علوم انسانی هستند و یک چنین جغرافیایی که بالفعل در مورد علم آنها مطرح است و داخل این حصار کار می‌کنند. و اما نکاتی که در باب تحقیق در ارتباط با این مقدمه می‌خواهم خدمت اساتید محترم عرض کنم، این است که اولاً تحقیق و علم همچنانکه شما خیلی بهتر از من می‌دانید - یک سفره گسترده جهانی است که همه ما بر سر آن نشستیم، که علم همیشه "یونیورسال" بوده است الا اینکه کمبود ارتباطات مانع رسیدن قسمتی به قسمت دیگری شده ولی امروزه به دلیل وسعت ارتباطات در واقع یونیورسال بودن علم به خوبی تحقق یافته است. ما هم، به هر حال، مصرف کنندگان آن هستیم، یک جنبه اینست که اگر بتوانیم، جزء تولیدکنندگان هم درآئیم و استفاده ببریم و استفاده برسانیم، نکته دوم اینکه این یونیورسالیسم برای تحقق یک شکلی را ایجاد می‌کند، بنده تعریف خود را ابتدا از تحقیق عرض می‌کنم و بعد مسائل مربوط به آن را. تحقیق علی الظاهر یک معنا بیشتر ندارد و آن عبارت است از ترک تقلید. پس تحقیق یعنی ترک تقلید. اما تقلید انواع دارد، پس برای شناخت انواع تحقیق باید انواع تقلید را شناخت.

دو نوع تقلید بسیار مهم داریم که در قبال هر یک تحقیقی نیز وجود دارد، یکی تقلید در مسئله و دومی تقلید در جواب؛ یعنی تقلید در پرسش و پاسخ. پس در مقابل، تحقیق، ترک پرسش داریم، یعنی محقق بودن در ایجاد و طرح سؤال و محقق بودن در پیدا کردن جواب. و اما تقلید دو مسأله فرعی هم دارد که یکی پرهیز از مسائل کاذب و دیگری از میان برداشتن آلت‌نایتوهاست. یک نکته اساسی این است که عرض می‌کنم: از این بخش آخر شروع می‌کنم: اگر چنین اعتمادی وجود داشته باشد که برای رسیدن به جواب یک سؤال، چند راه وجود دارد، در آن صورت افراد از راههای آسانتر خواهند رفت. پس این مسئله از نظر علمی نهایت اهمیت را دارد که مسلم شود برای رسیدن به جواب فلان سؤال یک راه بیشتر وجود ندارد و اگر کسی مرد این میدان است باید حاضر باشد که مشقات این راه را تحمل کند تا به جواب برسد. برای مثال اگر تلقی جامعه این

باشد که فلان مسأله اجتماعی ما، هم راه حل فلسفی دارد و هم علمی، شما باید بدانید که راه حل علمی پانخواهد گرفت. برای اینکه شیوه فلسفی انتخاب کردن یعنی فقط بحث مجرد کردن و این خیلی آسان‌تر است. هم مقاله (پی‌پر Paper) می‌توان نوشت هم ارتقاء داد و گرفت و به راحتی اشباع کاذب را ایجاد کرد. راه حل علمی زمانی پا خواهد گرفت که جامعه بر این باور باشد که حل فلان مسئله در گرو راه‌های دیگر نیست و آلترناتیوهای کاذب حذف شود. حال در اینجا از شیوه‌های ناصواب و ناروا، سخن به میان نمی‌آورم. در واقع می‌خواهم بگویم اگر استادی احساس کند که نه با تحقیق علمی، بلکه با یک سری کارهای دیگر از قبیل بند و بست ها و ارتباطات می‌تواند به ارتقانات لازم برسد، خوب! واضح است که باز هم کار علمی پانخواهد گرفت. کار علمی، کاری است که فقط در صورتی که یک مسیر برایش معین شده و جا افتاده باشد مورد قبول قرار گرفته باشد، آنگاه پا خواهد گرفت و اهمیت پیدا خواهد کرد. من این مطلب را بدون ذکر مصداق عرض می‌کنم؛ متأسفانه در جامعه ما، برای جواب به مسائل آلترناتیوهای بسیاری وجود دارد و این یکی از تهدیدهای جدی برای مسائل تحقیق در همه وجوه علوم انسانی است.

اکنون روی سخن من با شما اساتید محترم است؛ اساتید محترم باید این باور را در اذهان محکم نمایند که برای رسیدن به جواب پاره‌ای از مسائل، یک راه بیشتر وجود ندارد که از همان یک راه باید رفت و حق مطلب این است و بقیه ظاهری و ترفنی و کاذب و غیرقابل قبول هستند. این نکته اول. زمانی عده‌ای از دانشجویان علوم انسانی نزد من آمده و گفتند: می‌خواهیم راجع به سازمان ملل تحقیق کنیم. ظاهراً راهنمایی می‌خواستند، من به شیوه همیشگی گوش فرا دادم تا اگر کمکی از دست من برآید انجام دهم. توضیحات خیلی مفصلی راجع به سازمان ملل دادند که دست سیاستهای استکباری است و آنرا به این سو و آن سو می‌برند و غیره. پس از پایان سخنان ایشان، گفتم شما برای چه تحقیق می‌خواهید بکنید، شما که جواب را می‌دانید، کسی تحقیق می‌کند که جواب را نداند، پس شرط دوم تحقیق این است که شخص باور کند که جواب مسئله‌ای را نمی‌داند و جامعه باور داشته باشد که جواب روشن نیست و الا برای جواب روشن، کار کردن عبث و بیهوده است. پس از اینها، مسائلی است که در موردشان باید از راه‌های خاصی رفت و از طریق دیگر نمی‌توان پاسخ‌های آن را بدست آورد. یعنی تقلید در جواب نباید کرد، تقلید در سؤال مسئله مهم تری است. در این زمینه باید بیشتر

اندیشه کرد. برای مثال وقتی فهرست تحقیقات علوم تجربی - طبیعی را که دانشگاه تهران منتشر کرده بود، نگاه می‌کردم، در زمینه‌های طب، بیولوژی و غیره، گمان نمی‌کنم که حتی یک تقلید وجود داشته باشد که سؤالش تقلیدی نباشد. و این یک خصلت قابل نکوهش است. دلیلش همان است که عرض کردم، سفره جهانی گسترده شده و همه بر سر آن نشستیم. عموم اساتید محترم که در رشته‌های مختلف، در همه جای دنیا تحقیق و تحصیل می‌کنند به هر حال با مسائل آن علم آشنا می‌شوند و اینها مسائل تعریف شده‌ای است که هر کس، هر جا باشد به دلیل اینکه اهل فن است دنبال سؤالات آن هم خواهد رفت. آیا ما سؤالی داریم که در آن سؤال از دیگران تقلید نکرده باشیم. آیا در اینجا تحقیق را اینگونه تعریف کرده‌ایم؟ در زمینه علوم طبیعی - تجربی همانطور که عرض کردم کسانی رساله می‌نویسند و کاری را دنبال می‌کنند و در اینجا دنبال همانها را می‌گیرند. تمام آنچه را که آنجا آموخته‌اند و به عنوان مسئله برای آنها مطرح شده، همانها را مسئله می‌دانند و تا انتها نیز همانها را می‌نویسند و جوابهایش را به جامعه جهانی عرضه می‌کنند. یعنی ما بخش کوچکی از یک میدان تحقیق بزرگ را تشکیل می‌دهیم. سؤال را می‌گیریم و جوابهایش را به سمینارهای بین‌المللی عرضه می‌کنیم اگر برای آنها مقبول افتاد، قاعدتاً تحقیق ما هم مقبول می‌افتد. به ما هم نمره و ارتقاء و غیره می‌دهند. و این غیر قابل پرهیز است. اگر زمام تحقیق علمی جهان به دست ما هم بود، دیگران هم همین تقلید را از ما می‌کردند و سر همین سفره می‌نشستند، منتها من می‌خواهم عرض کنم که بر سر سفره جهانی تحقیق نشستن این عوارض را دارد و این عوارض غیرطبیعی و ناروا نیست. و کم و بیش شخص محقق همان است که بتواند با محققان جهانی «دیالوگ» و گفتگو کند، بشنود، بفهمد و سری میان سرها باشد. اما سخن من در جای دیگری است، برای اینکه از مقام تقلید محض بیرون برویم. و وارد مقام تحقیق واقعی شویم، خودمان را قدری بیشتر باور کنیم. تحقیقات کاربردی مشکلی ندارد، به درستی تعریف می‌شود. و موضوعاتش پیدا می‌شود و البته حتماً بودجه‌ای هم برایش در نظر گرفته می‌شود. و کسانی که علاقمندند کار را در پیش می‌گیرند و انجام می‌دهند و بحمدالله زمینه تحقیقات کاربردی در کشور ما کم نیست. اگر امکانات و علاقه و جود داشته باشد راه برای همه باز است. اما تحقیقات اساسی چطور؟ سختم را با مثالی باز می‌کنم؛ همین امروز به ذهنم آمد که مثلاً «نئوفونکسیونالیسم» چگونه ظاهر شد، واضح است که عده‌ای نشستند و صحت این مکتب را مورد تحقیق قرار دادند و دیدند در مقام تبیین

تواناست. البته در جاهایی عیوب و ناتوانی‌هایی دارد که این عیوب رفته رفته شناخته شد و کتاب و مقاله شد و نامی هم برای خود گرفت یعنی ثنوفونکسیونالیسم.

ما، یعنی جامعه‌ی علوم انسانی و علوم اجتماعی واقعاً از اینکه در این زمینه همکاری کنند عاجزند؟ چرا که این معجزه را دیگران کشف کرده‌اند. کشف این عیوب، ابداع یک تئوری جدید، مطرح کردن یک مکتب تازه در این زمینه‌ها چه ایرادی دارد؟ چرا ما عیوب این مکتب را نتوانیم ببینیم؟ چرا ما نتوانیم پیشنهاد تازه‌ای در این زمینه بدهیم؟ و آن را بر سر سفره‌ی جهانی تحقیق که همگان بر سرش نشسته‌اند عرضه کرده و از آن دفاع کنیم؟ وارد جریان اصلی رودخانه‌ی این علم بشویم: مصرف‌کننده بودن که نزد ما حاصل شده‌است، انصافاً در همه‌ی وجوه دل‌آزار است و معرفت‌آزار، و این چیزی است که اگر اساتید در باره‌ی آن جدی نباشند، شاید شاگردان هم به این فکر نیفتند، خدای ناکرده یک سنت سنّیه‌ای تداوم پیدا خواهد کرد. بنده و خود شما خوب می‌دانیم که وقتی این مکاتب مختلف را در علوم انسانی و جامعه‌شناسی مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم کثیری از گفتگوهای علمی که بین دانشمندان صورت گرفته و به صورت مقاله‌های علمی مختلف درآمده، به هیچ وجه یک معجزه فکری نیست و چنان نیست که ما بگوئیم انسانهای فوق‌نرمال به این چیزها پرداخته‌اند و این جریانات فکری را به وجود آورده‌اند و یا امکانات فوق‌العاده و عجیبی داشته‌اند؛ مسلماً اینطور نبوده‌است، البته ما تفاوت‌هایی را انکار نمی‌کنیم، تفاوت‌هایی که از نظر شرایط محیطی و آکادمیک وجود دارد؛ اما روح قضیه چنان نیست که بتواند صددرصد در قبضه‌ی این محدودیت‌ها بماند و آن تحرک فکری را به طور کامل از اساتید، واستاند. متأسفانه در کشور ما دانشهای علوم انسانی در حال حاضر از یک چنین عدم تحرکی برخوردارند و گمان می‌کنم اگر بخواهیم در باب تحقیق سخن بگوئیم باید یکدیگر را در این زمینه‌ها ترغیب کنیم. به این دلیل که این تجدد، توسعه و همه چیزهایی که در مغرب‌زمین رخ داده‌است، غافلانه بوده و این مطلب را در چند جای دیگر در حضور اساتید عرض کرده‌ام. در آنجا هیچکس برنامه‌ای برای تحقیق و تجدد و توسعه نریخته‌بوده، بلکه خودش پیش آمده‌است. هر کس کار خودش را انجام می‌داده، اما بعداً جامعه‌ای که از دل اینها بیرون آمده، جامعه‌ای است که اکنون می‌بینیم. و آنچه که برای ما مشکل ایجاد کرده این است که می‌خواهیم آگاهانه این کار را بکنیم. که این یک تفاوت اصولی است. حال فرض کنیم که امکانات داشته باشیم، هم مسأله را خوب فهمیده باشیم و هم جوابش را، خلاصه همه چیز مهیا باشد؛ ولی

تفاوت اصلی که ما می‌خواهیم آگاهانه به توسعه و تجدد برسیم، وجود دارد. ولی جائیکه الگوی ما قرار گرفته و در این کار پیشقدم بوده و به لحاظ تاریخی این شانسش را ابتدا، او پیدا کرده، جایی بوده که در این زمینه با غفلت کار کرده‌است. آنگاه موضوع تحقیق، یعنی حقیقت تحقیق هم، جز در این غفلت، محقق نمی‌شود. البته این غفلت، غفلت مذموم نیست، غفلت یعنی آدمی چنان سرگرم کاری باشد که خود آن موضوع و کار را مورد تحقیق قرار ندهد. غرض من این نوع غفلت است. گاهی ما، در امری چنان غوطه‌وریم که از خود بیرون نمی‌آئیم تا ببینیم که چه می‌کنیم. اما در حال حاضر از موضوع تحقیق فاصله می‌گیریم تا ببینیم داریم چه می‌کنیم و این عدم غفلت باعث آشفتگی کار اصلی ما شده‌است. البته این عدم غفلت ما با کارهای کاربردی و تحقیقات کاربردی مناسب دارد و اشکالی ایجاد نمی‌کند. اما بالعکس در تحقیقات اساسی برای ما اشکال ایجاد می‌کند. جریانهای جهانی این علوم و ایفای سهمی در این زمینه، همچنین عدم تقلید در سؤال و جواب و حذف آلت‌ناتیوها این را مورد عمل و وجه همت خودمان قرار دهیم. اینها دو نکته اصلی بود که تا اینجا عرض کردم و یک نتیجه‌گیری کوتاه می‌کنم و هرايضم را به پایان می‌برم. در طول مدتی که در زمینه‌های علوم انسانی تدریس می‌کردم و بیشتر جوانب فرهنگی، فلسفی مسئله را مورد بحث قرار می‌دادم، دانشجویانی بودند که متأسفانه اطلاعات و ارتباطشان با تاریخ ایران بسیار کم بود و نمی‌دانم وقتی همین دانشجویان به درجه استادی برسند برای جامعه ایرانی و علوم انسانی چه خواهند کرد و علوم انسانی را چگونه به تاریخ‌گره خواهند زد. یکبار هم که من برای دانشجویان سخن می‌گفتم توضیح دادم که چرا از زمان فروغی که کتاب سیر حکمت در اروپا را نوشت تا امروز حتی یک کتاب در فلسفه غرب به زبان فارسی نوشته نشده‌است که با اقبالی مثل کتاب فروغی رویرو شود. آقای فروغی فارسی خوب می‌دانست و تاریخ فلسفه خودمان را هم خوب می‌دانست، پس توانست تالیفی داشته باشد که هیچکدام از تألیفها و ترجمه‌های بعدی به پای اثر او نرسید و چنان اهمیت و اقبال و نفوذی پیدانکرد.

بعد از کتاب سیر حکمت در اروپا اثر فروغی، تمام کتابهای دیگری که نوشته شد به دلیل اینکه در فکر ایجاد ارتباط بین افکار این جایی و آن جایی نبودند، همه ناکام ماندند. پس مسئله اول توجه داشتن به زمینه‌های تاریخی جامعه ایرانی است و دومین مسأله ادبیات است. علوم انسانی ما ادبیات مناسب با خودش را به وجود نیاورده و به

دانشجویان خودش هم نیاموخته‌است. بارها پیش آمده که من سر کلاسها تصحیح‌املائی کنم، حتی نوشته‌های بچه‌های فوق لیسانس هم اشکال دارد. بارها تذکر داده‌ام که این زبان شلخته باید رها شود، این تعبیر را بارها به کار برده‌ام، زیرا به قدری زبان علوم انسانی نامناسب است که با درجه‌ای از رشد علمی که ما طالب آن هستیم اصلاً مناسب نیست. رابطه بین زبان و فکر، رابطه غیر قابل انکاری است، کسی که بد می‌نویسد، بد می‌گوید، قطعاً بد و سست فکر می‌کند، یعنی پروا ندارد که اندیشه خود را در چه قالبی بریزد و چگونه عرضه کند. این قضیه مربوط به ترجمه‌هایی نیست که در زمان حاضر عرضه می‌شود که اغلب هم ترجمه‌های نارسائی است. بلکه به تصنیف‌ها و تعریف‌ها برمی‌گردد، به دانشجویان هم برمی‌گردد. آیین علوم انسانی در گرو این است که ادبیات این علوم و دانشجویان این علوم، باید مورد رسیدگی جدی قرار بگیرد. این اولین نکته مهم؛ و اما دومین نکته این که می‌خواهم عرض کنم در باب تألیف‌ها و تصنیف‌هایی است که در این زمینه انجام می‌شود. در علوم طبیعی - تجربی شاید نتوانیم اصرار داشته باشیم که کسی تألیف مستقیم انجام بدهد. ولی چرا در این فنون خواستار این معنا از اساتید نباشیم که در این مورد عنایتی کنند و هم خودشان و هم دانشجویانشان را از حیث ادبیات غنی و پر بار بکنند.

بنده در فرهنگستان علوم در حضور دکتر توسلی، پیشنهادی در شاخه علوم انسانی دادم مبنی بر اینکه آسان طلبی ذاتی باعث می‌شود که اکثریت مترجمان به دنبال متون ساده‌تر بروند و به این دلیل ما از بیشتر متون اصلی این علوم به زبان فارسی محرومیم. یعنی آثار ماکس وبر هنوز به فارسی ترجمه نشده‌است و یا پارسون و دیگر فلاسفه و جامعه‌شناسان. ولی کارهای آسان و ارزان و بازاری بسیار است اگر کسی باید به غنای ادبیاتی علوم انسانی حساس باشد و اهمیت بدهد، قاعدتاً عالمان همین علومند، این کارها از آنجائیکه بسیار مشکل است باید گروهی انجام شود و یک نفر بتنهایی شاید نتواند عهده‌دار شود. پیشنهاد من به انجمن جامعه‌شناسان و عالمان علوم انسانی، این است که از این حیث جامعه ایرانی و دانشجویان را یاری کنند، کتابهای بازاری و ساده را جامعه ترجمه می‌کند و همیشه افراد علاقه‌مندی هستند که دنبالش بروند، روی آنها نباید سرمایه‌گذاری کرد. به عقیده من باید لیستی از کتابهای کلاسیک این فن که زیاد هم نیست تهیه شود و طی یک برنامه ریزی معین، با یک زبان پاکیزه و درجه مطلوبی از مقصودرسانی، به زبان فارسی درآید و در اختیار دانشجویان و عالمان این فن قرار

گیرد. در این صورت، هم مرتبه علمی این علوم شناخته خواهد شد و دایره تحقیق گسترده تر می شود و هم موضوعات بهتر مورد طرح و توجه قرار خواهد گرفت و در نهایت آینده این علوم به نحو بهتری تضمین خواهد شد. در آخر باز هم سخن قبلی ام را تکرار می کنم و آن اینکه قطعاً باید پای خود را از دایره تحقیقات کاربردی فراتر بگذاریم و مشارکت در تئوری پردازی و راه حل علمی مسائل و تزریق روح علمی را در وجه همت علمی خودمان فرار دهیم.

والسلام





پښتونستان کالوون انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی